

الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۱	کلیات تحقیق.....
۲	مقدمه
۵	طرح سؤال های اصلی تحقیق.....
۵	فرضیه های اصلی تحقیق
۶	سوابق پژوهشی موضوع
۶	بیان روش و مراحل انجام کار تحقیق
۶	نتایج علمی قابل پیش بینی از تحقیق
۷	معرفی و نقد منابع
۸	الف: روزنامه ها، مجلات و اسناد
۱۰	ب- منابع
۱۰	۱- کتب دست اول.....
۱۲	۲)مجموعه های اسنادی.....
۱۳	۳) خاطرات
۱۵	پ) تحقیقات جدید
۱۸	بخش اول
۱۹	عشایر (قشقایی، کهگیلویه و بویراحمد، کوهمره سرخی، ممسنی، خمسه).....
۲۳	۱- عشایر کهگیلویه و بویراحمد
۲۴	جغرافیای تاریخی
۲۷	تقسیمات ایلی
۲۸	وجه تسمیه کهگیلویه
۳۱	وجه تسمیه بویراحمد
۳۴	۲- ایل قشقایی و طوایف و تیره های آن
۳۴	پیشینه نژادی و تاریخی ایل قشقایی
۳۸	طوایف و تیره های قشقایی
۳۹	۳- ایلات و طوایف کوهمره سرخی
۴۰	۴- ایل ممسنی
۴۳	۵- ایلات خمسه
۴۵	بخش دوم
۴۶	علل و عوامل بوجود آمدن قیام عشایر بویراحمد
۴۶	۱- اصلاحات ارضی
۵۹	۲- بی توجهی و بی اعتنائی مقامات حکومت پهلوی نسبت به خوانین بویراحمد و استقبال گرم مخالفان رژیم پهلوی از آنان.....
۷۴	۳- خلع سلاح عشایر
۸۴	۴- اقدامات خداکرم خان ضرغامپور فرزند ارشد عبدالله خان ضرغامپور.....

۸۸.....	۵- قیام عشایر کوهمره سرخی و قشقایی.....
۱۰۴.....	۶- حمایت علما و روحانیون کشور به ویژه روحانیون فارس از عشایر بویراحمد.....
۱۱۷.....	بخش سوم.....
۱۱۸.....	روند و فرآیند قیام عشایر بویراحمدی
۱۱۸.....	اشاره (اوضاع عمومی کشور در سال ۱۳۴۲-۱۳۴۱)
۱۲۲	بازگشت سران بویراحمد به منطقه و شروع قیام
۱۲۶	بمباران هوایی روستای دروهان بدنبال تجمع کدخدایان و خوانین بویراحمد
۱۲۸	خلع سلاح پاسگاه توت نده
۱۳۴.....	انتصاب سپهبد آریانا به فرماندهی نیروهای جنوب
۱۴۵	نبرد پل برین (=پیرین=بریم)
۱۴۸.....	نبرد گجستان
۱۶۱	قتل ستوان عبداللهی
۱۶۳.....	اقدامات دولت پس از شکست گجستان
۱۶۵.....	تشدید حملات هوایی
۱۶۷	دیدار کدخدایان بویراحمد با شاه
۱۷۵	قتل عبدالله خان ضرغامپور
۱۸۳	واقعه ی سیب خلیج و سرانجام ناصرخان
۱۸۴	سرکوبی طایفه جلیل و سرانجام مبارزان گجستان
۱۸۷	علل شکست قیام
۱۹۴	بخش چهارم
۱۹۵.....	پیامدها و نتایج غائله فارس
۱۹۵.....	تأسیس فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد به مرکزیت بویراحمد (یاسوج)
۲۰۴	سرکوب دائمی و قطعی عشایر.....
۲۱۱	تشکیل ساواک کهگیلویه و بویراحمد
۲۱۲	اتمام جنگ و غارتهای درون ایلی و برون ایلی
۲۱۴	دگرگونی در نظام سیاسی و قشر بندی سنتی عشایر
۲۱۵.....	قیام بهمین قشقایی
۲۲۳	قیام و قتل عام فجیع عده ای از مردمان طوایف لر ونفر
۲۲۷	نتیجه
۲۳۰	منابع و مآخذ.....
۲۴۱.....	پیوست (تصاویر، اسناد، نقشه ها).....

بخش اول

عشایر فارس (قشقای، کهگیلویه و بویراحمد، کوهمره سرخی، ممسنی، خمسه)

قبل از آنکه بخواهیم به مسئله اصلی مورد بحث مان- اصلاحات ارضی و واکنش عشایر فارس نسبت به آن- بپردازیم؛ به نظر لازم و ضروری می آید که به صورت مختصر به عشایر فارس که خود متشکل از چندین ایل و قبیله است، پرداخته شود تا شناختی نسبی از عشایر این منطقه را- به ویژه عشایر بویراحمد که مهمترین و اصلی ترین ایل و عشیره مورد بحث ما در این پایان نامه است- بدست آورده باشیم.

جغرافیدانان دوران اسلامی از قرن سوم تا ششم هـ.ق در کتابهای خود اطلاعات با ارزشی از شناخت عشایر فارس بدست می دهند و آنچه که در مجموع همه نوشته ها مورد تأیید قرار دارد آن است که در همه ی آنها عشایر منطقه را «گردان فارس» نامیده اند. مروری بر این کتب جغرافیایی اطلاعات زیر را به ما می دهد.

زُوم گردان فارس پنج است^۱ و «زُم» به محل کردنشین گویند^۲، طوایف مختلف گرد از ۱۰۰ قبیله زیادت باشد و بیش از حد شمارش است و تعداد آنها را نتوان شناخت مگر از دیوان صدقات^۳ ولی حدوداً بیش از پانصد هزار سیاه خانه می باشند، هر طایفه بیش از یک

^۱ - ابن خردادبه در سال ۳۲۲ هـ ق در کتاب ((مسالک و ممالک)) برای گردان چهار زُم ذکر نموده است ولی تمامی جغرافیدانان پس از او زوم گردان فارس را پنج زُم نوشته اند.

^۲ - ابن خردادبه، مسالک و ممالک ، ترجمه ی دکتر حسین قره چانلو، تهران، انتشارات مترجم، ۱۳۷۰، ص ۳۷.

^۳ - ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل، تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۴۰.

هزار سوار دارد و هیچ طایفه ای کمتر از یکصد سوار ندارد که در صحرا نشینند و در زمستان و تابستان به چراگاهها گردند ولی تعدادی از سکنه نواحی گرمسیر فقط در قلمرو خودشان رفت و آمد می کنند، از هر خانه از خداوند خانه و اعضاء و شبانان و خدمه حدود ۱۰ کس بیرون آید.^۱ طوایف کرد ساز و برگ و نیرو مردان و دواب و ستور فراوان دارند تا آنجا که اگر سلطان به سرزمین آنان تجاوز نماید کار بر وی دشوار می شود. اینان شتر کم دارند ولی گوسفند و مادیان و اسب در حد وفور دارند.^۲ لشکریان فارس از این کردان بودند که بسیار با شوکت بودند همه با سلاح و چهارپا که در عهد اسلام همه در جنگها کشته شدند، کردانی که اکنون در فارس می باشند جماعتی بودند که عضدالدوله آنان را از حدود اصفهان بدین منطقه آورد.^۳

در میان نوشته های جغرافیدانان دوران اسلامی دو واژه خاص دیده می شود که برای شناخت عشایر منطقه فارس از اهمیت ویژه ای برخوردارند، این واژه ها عبارتند از:

۱ - زُموم کردان ۲ - کردان فارس

۱- زُموم کردان

چند جایگاه در فارس وجود دارد که به «زُم» شهرت دارند و مراد از زم قبیله باشد، هر زُم را شهر و ناحیتی است و دارای رئیسی می باشد که خراج و دادوستد و راهنمایی راهها به عهده او باشد.^۴ واژه «زُموم» جمع «زومه» است که جغرافیدانان به صورت «زُم» نوشته اند. در نظام سنتی عشایر کوچنده ایران برای بهتر بهره گیری از مراتع سردسیری و گرمسیری دو تا ۱۰ سیاه چادر را در جایگاه

۱ - جیهانی، ابوالقاسم، اشکال العالم، ترجمه ی عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۰.

۲ - اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، صص ۱۰۴-۱۰۳.

۳ - ابن بلخی، فارسنامه، به تصحیح گای لسترنج، شیراز، بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۵.

۴ - اصطخری، پیشین، ص ۱۰۲.

مشخصی در پهنه مرتع کنار هم بر پا می نمایند که هر کدام سرپناه یک خانوار کوچنده می باشند که در کردستان و مناطق کردنشین به جمع این سیاه چادرها که واحد مستقلی را تشکیل می دهند «زومه» می نامند و هنوز هم عشایر کوچنده کرد این واژه را بکار می برند.^۱ و بنا به گفته «پاول شواتس» در کتاب «جغرافیای تاریخی فارس» این نام در جنوب فارس به صورت «اشوم» باقی مانده است.^۲

۲- کردان فارس

کردان فارس نامی است که جغرافی نویسان دوران اسلامی به عشایر فارس داده اند، اطلاق این نام از آنجا آغاز می گردد که در سال شانزدهم هجری قمری که عربها «دل ایرانشهر» یا جلگه های جنوب عراق را که مرکز حکومت زمستانی ایرانیان بود تسخیر نمودند و سپس متوجه مناطق کوهستانی کردنشین شمال عراق گردیده و آنجا را مسخر کردند. در گوشه و کنار این منطقه کوهستانی به هر کجا که چراگاه و زمین مرتعی وجود داشت سر پناه یا سیاه چادرهای متحرک کردان بر پاشده بود، این سیاه چادرها که توسط زنان بومی از موی بز بافته می شود تا به امروز هم در تمامی مناطق کوهستانی و عشایر نشین ایران سرپناه متحرک متداولی است.

اعراب به هنگام عبور به سوی شرق ایران همه کردان کوچنده را در سیاه چادر می دیدند و این همان سیاه چادرهایی است که مورخین و جغرافیدانان دوران اسلامی آنها را «چادر موئین»، «خان موئین» و «سیاه خانه» نامیده اند. هنگامی که اعراب به فارس رسیدند مشاهده کردند که عشایر فارس هم دارای چنین سیاه چادرهایی می باشند و بر همان سیاق آنها را نیز «کردان فارس» خواندند و اصولاً هر که در سیاه چادر زندگی می کرد او را «کرد» می نامیدند و چون کوچندگان دامدار با چنین

^۱ - دومورینی، عشایر فارس، ترجمه ی جلال الدین رفیع، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ص ۲.

^۲ - شواتس، پاول، جغرافیای تاریخی فارس، ترجمه ی کیکوس جهاننداری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷.

شیوه ای زندگی می کردند پس این نام به همه آنها تعلق گرفت و همین دیده ها و شنیده ها و یادداشت ها مأخذ جغرافیدانان و مورخین بعدی قرار گرفت و به ثبت رسید.^۱

همچنین خانم «آن لمبتون»، در تحقیقی که راجع به «تاریخ ایلات ایران» انجام داده هم عقیده با دیدگاه آقای صفی نژاد بوده و می نویسد: «جغرافی دانان و مورخین اولیه از گروههای صحرائشین با عنوان کلی الاکراد یاد می کردند. منظور آنها لزوماً مردمان کردنژاد نبود بلکه همه چادرنشینان و گله داران غیر عرب و غیر ترک را چنین می نامیدند.»^۲

همچنین «جان لمبرت» در ارتباط با معنی واژه «کرد» می نویسد: «قطعی ترین همه اینها این حقیقت است که واژه «کرد» در زبان فارسی و متون عربی صرفاً به معنی چادرنشین است و بر هیچ نوع ویژگی نژادی دلالت نمی کند.»^۳

همو اضافه می نماید: «کردهایی مانند کردهای جنوب و جنوب غربی ایران که مورخان اسلامی از آنها نام می برند، احتمالاً کردهای واقعی نبوده، بلکه ایلات بدوی و خانه به دوشی بوده اند که با لهجه ایرانی جنوب غربی - که مربوط به زبان لری و فارسی جدید است - سخن می گفته اند.»^۴

بنابراین واژه «کرد» به معنای نژادی خاص نبود، بلکه در نوشته های تاریخی به منظور توصیف نوعی از معیشت و نظام زندگی اجتماعی به کار می رفت که مهمترین مشخصه آن برگله داری و کوچ به منظور استفاده از مراتع است. اصطخری در قرن چهارم هجری یعنی حدود ۲۰۰ سال قبل از تاریخی که مستوفی از ورود کردان به منطقه لر بزرگ خبر می دهد و حدود ۴۰۰ سال قبل از تألیف

^۱ - صفی نژاد، جواد، لرهای ایران (لر بزرگ، لر کوچک)، تهران، نشر آتیه، ۱۳۸۱، صص ۱۸-۱۷.

^۲ - لمبتون، آن، «تاریخ ایلات ایران»، ترجمه ی علی تبریزی، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات آگاه)، تهران، آگاه، ۱۳۶۲، ص ۱۹۸.

^۳ - لمبرت، جان، «منشأ پیدایش کردها در ایران پیش از اسلام»، ترجمه ی حجت الله لاریجانی، فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، سال اول، شماره ۵، (زمستان ۱۳۶۷)، ص ۱۰۳.

^۴ - همان، ص ۱۰۴.

تاریخ گزیده، ضمن برشمردن «زموم فارس» آنها را «کرد» یعنی گله داران بیابانگرد توصیف می کند و می نویسد:

«وجومهای کردان بیش از آن است که در شمار آید و گویند کی در پارس پانصد هزار خانوار بیش باشند که زمستان و تابستان به چراگاهها نشینند.»^۱

این بیان اصطخری به روشنی ثابت می کند که واژه کرد به قبایلی اطلاق می شده که زندگی سیار عشایری و کوچ نشین داشته اند و نه به طوایف کردنژاد. برخی از نویسندگان معاصر که بر کرد بودن الوار تأکید ورزیده اند^۲ برای اثبات مدعای خود به اشتراکات زبانی و شباهت ظاهری میان این دو قوم استناد کرده اند، ولی تحقیقات جدید در زمینه های انسان شناسی و زبان شناسی اعتبار نظریات مبتنی بر اشتراکات زبانی و شباهت ظاهری میان دو قوم کرد و لر را مخدوش کرده است.^۳

۱- عشایر کهگیلویه و بویراحمد

استان کهگیلویه و بویراحمد که متشکل از طوایف و ناحیه های چندی است؛ تا قبل از سال ۱۳۴۲ش. دارای محدوده جغرافیایی مشخص و مجزایی نبوده و همواره در مقاطع مختلف زمانی و متناسب با سیاستهای حکومت وقت در پاره ای از دوره های تاریخی بخشهایی از این ناحیه لر زبان جزو استان فارس بوده و بخشهایی دیگر از آن جزئی از استان خوزستان بوده است. نظر به اینکه عشایر این منطقه در بسیاری از زمینه ها، وابستگی تنگاتنگی با سایر عشایر فارس داشته و در واقع تاریخ این عشایر کاملاً بهم گره خورده است لذا لازم می دانیم که در این بخش اطلاعات مختصری در مورد «جغرافیای تاریخی»، «تقسیمات ایلی» و وجه تسمیه های «کهگیلویه» و «بویراحمد» را ارائه دهیم.

^۱ - اصطخری، پیشین، صص ۹۶-۹۷.

^۲ - برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: رشید یاسمی، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او/ شیخ مردوخ، تاریخ کرد و کردستان و توابع.

^۳ - امان اللهی بهاروند، اسکندر، قوم لر، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۴، صص ۳۷-۴۱.

جغرافیای تاریخی

از مهمترین کتاب هایی که در شناخت سوابق الوار فارس و تقسیمات تاریخی آن در دسترس قرار دارد کتاب معروف «فارسنامه ناصری» است. مؤلف این کتاب حاج میرزا حسن حسینی فسائی است که بین سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۱ هجری قمری به دستور ناصرالدین شاه قاجار آن را تألیف نموده است. از زمان تحریر و تدوین این اثر به بعد تقسیمات محلی کهگیلویه برای ما کاملاً روشن است.

فسائی در ارتباط با تقسیمات تاریخی کهگیلویه^۱ می نویسد: «و بیايد دانست که نواحی کوه گیلویه را بر دو قسمت نموده اند، قسمت مشرقی و شمالی آن را که وسیع تر و بیشتر آن کوهستان است «کوه گیلویه» و «پشتکوه» گویند و قسمت جنوبی و مغربی آن را «زیرکوه» و «بهبهان». و «پشتکوه» در اصل سه ناحیه بود: ناحیه بلادشاپور، ناحیه تل خسروی، ناحیه رون. و «زیرکوه» ۵ ناحیه بود:

۱- ناحیه باشت

۲- ناحیه حومه ارجان

۳- ناحیه زیدون

۴- ناحیه کوه مره

۵- ناحیه لیراوی^۲

محمود باور در ارتباط با کوه گیلویه و اوضاع جغرافیایی آن می نویسد:

«کوه گیلویه ناحیه وسیعی از استان فارس است که از نقطه نظر اردوکشی و استراتژیکی دارای اهمیت و موقعیت بسزائیست..... کوه گیلویه جزئی از کوره قباد میباشد که به کوره شاپور متصل شده و تشکیل یک خط زنجیر بین استخر، شوش و تیسفون را میداده و معبر

^۱ - در گذشته به کلیه نواحی کهگیلویه و بویراحمد، کهگیلویه اطلاق می شده است.

^۲ - حسینی فسائی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری، جلد دوم، تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۴۶۹.

شاهنشاهان و سپاهیان نیرومند آنان بوده است. همین اهمیت و موقعیت جغرافیائی، مردم این ناحیه را خواهی و نخواهی در جریان زندگانی همسایگان خود در دوران پیش وارد کرده است. تا آنجائی که تاریخ ثبت کرده این ناحیه همیشه محل سکونت و نشیمن عشایر سلحشور و جنگجو بوده است.»^۱

همچنین محمد علی امام شوشتری در اثر مهم و با ارزش خود تحت عنوان «تاریخ جغرافیائی خوزستان» درباره ی کوه گیلویه و بویراحمد می نویسد:

«این ناحیه سرزمین وسیعی است در جنوب شرقی خوزستان..... شمال آن می زند به خاک لردگان و جانکی [از توابع بختیاری] و مشرق آن به خاک فارس و مغرب آن ولایت رامهرمز و بلوک جراحی و جنوب آن به ماهور میلادی و دشتستان و خلیج فارس (در ازی آن از شمال به جنوب از قریه نارمه [؟] تل خسروی، ناحیه بویراحمد، تا قریه میرونل [؟] لیراوی) چهل و هشت فرسنگ و پهنای آن از قریه «انا» در خاک باوی تا ابوالفارس، سرحد رامهرمز، سی و شش فرسنگ است و کوههای منگشت و غاران [قاران=قارون] و بنگشتان [؟] در سرحدات شمال غربی آن واقع است... و کوههای دینار [دنا] - بایار در مشرق آن واقع است.»^۲

آقای ایرج افشار - محقق و مردم شناس برجسته ی عشایری - در مورد سابقه تاریخی «کهگیلویه و بویراحمد» می نویسد: «اقوام کهگیلویه در قسمت مشرق و مغرب ارتفاعات در بند پارس زندگی می کرده اند و از گذشته های بسیار دور انزانی و انشانی نامیده شده اند و در تمام دوران حکومت سلسله های ایلامی نقش جنگ، صلح، یاری و دشمنی داشته اند و چون سفراء بابل، سومر و آکاد از بین النهرین به سرزمین سوزیان یا خوزستان ایلامی رسیده اند

^۱ - باور، محمود، کوه گیلویه و ایلات آن، بی جا، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۴، ص ۴.

^۲ - امام شوشتری، محمد علی، تاریخ جغرافیائی خوزستان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۱، ص ۱۸۳.

از قتل این کوهستانها و از جنگلها و بویژه از مردان جنگی و دلیر آن، در گزارشها و الواح خود یاد کرده اند»^۱

همچنین آقای «یعقوب غفاری» یکی از نویسندگان و افراد مطلع ایلات کهگیلویه و بویراحمد پیرامون منطقه و محدوده آن در دوران معاصر می نویسد:

«تا چند سال پیش کوه گیلویه جزء ایالت فارس بود. در زمان حکومت پهلوی، چند سالی ضمیمه خوزستان گردید و بعد از آن به دو قسمت کوه گیلویه و بویراحمد تقسیم شد. بویراحمد [بویراحمد علیا] جزء فارس و کوه گیلویه [شامل طیبی، بهمئی، دشمن زیاری، چرام، باشت و باوی و بویراحمد سفلی] جزء خوزستان گردید»^۲

از سال ۱۳۱۰ ش. تا سال ۱۳۴۲ ش. محدوده کهگیلویه و بویراحمد متناسب با سیاستهای دولت وقت دائماً در حال تغییر و تحول بود. اما بالاخره در سال ۱۳۴۲ ش (بعد از شورش سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ ایل بویراحمد) طبق تصویب نامه مجلس شورای ملی کهگیلویه و بویراحمد به فرمانداری کل به مرکزیت یاسوج تغییر یافت و از نظر تقسیمات کشوری دارای دو شهرستان، یکی کهگیلویه به مرکزیت دهدشت و دیگری بویراحمد به مرکزیت یاسوج گردید. یاسوج هم مرکز شهرستان بویراحمد و هم مرکز فرمانداری کل بود و گچساران که در آن موقع بخشی از شهرستان کهگیلویه بود در سال ۱۳۵۳ ش. خود شهرستان مستقلی به مرکزیت دوگنبدان گردید. با تشکیل فرمانداری کل محدوده ی کهگیلویه و بویراحمد منحصر به سرزمین ایلات ششگانه کهگیلویه و بویراحمد تغییر نام یافت که محدوده ی فعلی آن به شرح زیر می باشد.

از شمال محدود است به استان چهارمحال بختیاری و استان اصفهان. از جنوب به استانهای فارس، بوشهر و خوزستان. از مشرق به استان فارس. از مغرب به استان خوزستان.

^۱ - افشار (سیستانی)، ایرج، مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ج ۱، بی جا، انتشارات مؤلف، ۱۳۶۶، ص ۵۲۳.
^۲ - غفاری، یعقوب، تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویراحمد، اصفهان، گلها، ۱۳۷۸، ص ۳۲.

تقسیمات ایلی

صاحب فارسنامه بر اساس واقعیت‌های زمان خود، ایلات کهگیلویه و بویراحمد را به سه دسته

تقسیم می نماید:^۱

۱- آقاجریها که در حومه بهبهان سکنی گزیده اند؛

۲- بابوئیها که در منطقه باشت و بابوئی بسر می برند؛ و

۳- ایل جاکی که سکنه آن پهنه وسیعی از کهگیلویه و خارج از مرزهای سیاسی امروزی آن

سکونت داشتند؛ و ایل جاکی خود یه دو قسمت تقسیم شده است:

الف: چهاربنیچه ب: لیراوی

الف: چهاربنیچه

۱- بویراحمد ۲- چرام ۳- دشمن زیاری ۴- نوئی

ب: لیراوی

۱- بهمئی ۲- طیبی ۳- شیرعالی ۴- یوسفی

طایفه بویراحمد به دو ناحیه مجزا و متمایز

۱- بویراحمد سردسیری ۲- بویراحمدی گرمسیری تقسیم شده است.

و بویراحمد سردسیری خود نیز به دو ناحیه

۱- بویراحمد سردسیری بالا (علیا) ۲- بویراحمد سردسیری پایین (سفلی) محدود

است.^۲

^۱ - فسایی، پیشین، جلد دوم، صص ۱۴۸۰-۱۴۷۹ / امام شوشتری، پیشین، صص ۱۹۴ / باور، پیشین، صص ۸۷-۸۶ / اقتداری، احمد، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹، صص ۳۶۷-۳۶۶ / خسروی، عبدالعلی، فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران، اصفهان، شهسواری، چاپ دوم، ۱۳۸۴، صص ۲۸۱.

^۲ - برای اطلاع بیشتر از محدوده جغرافیایی بویراحمد رک: صفی نژاد، جواد، اطلس ایلات کهگیلویه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صص ۳۴-۲۰.

وجه تسمیه کهگیلویه

مرحوم (میرزا حسن فسائی) ظاهراً اولین کسی است که درباره‌ی وجه تسمیه منطقه کهگیلویه مطالبی به این شرح منظور نموده است:

«این اسم را بر این بلوک گذاشته اند که اگر کوهستان آنرا نسبت به صحرای آن دهند از نیمه ده یک بلکه چاریک ده یک، باز کمتر باشد و «گیلو» به کسر کاف تازی و سکون یاء دو نقطه و ضم لام و سکون واو، نام میوه ای است در کوهستان که در فارسی آنرا «کیالک» و در اصفهان کویح و در طهران زال زالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه جای مملکت فارس باشد.»^۱

به دنبال این نظریه و تعبیر غلط نویسندگان زیادی در آثار خویش به این گفته استناد کرده اند و وجه تسمیه کهگیلویه را به سبب وفور درخت «زالزالک» یا «کیالک» دانسته اند. حتی محقق و نویسنده معروفی نظیر «محمد تقی مصطفوی» به صراحت می نویسد: «کوه گیلویه یعنی کوه زالزالک»^۲

دکتر «امان اللهی بهاروند» - که خود یک فرد عشایری و محقق برجسته ای در باب عشایر و ایلات است - در رد این نظر می نویسد:

این نظریه دور از حقیقت است زیرا اولاً درخت زال زالک منحصر به این منطقه نیست بلکه به طور طبیعی و به وفور در سرتاسر بختیاری و لرستان یافت می شود. ثانیاً این درخت را در کوه گیلویه سیسه (sisah) می نامند و ظاهراً واژه کیالک در شیراز رایج است و نه در بین لرهای کهگیلویه. آنچه مسلم است وجه تسمیه این ایلات مرتبط است با نام یکی از

^۱ - فسائی، پیشین، جلد دوم، صص ۱۴۶۷-۱۴۹۶.

^۲ - مصطفوی، محمد تقی، اقلیم فارس، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳، ص ۴۲۱.

سران قبایل لر گیلو یا گیلویه که در قرن سوم هجری می زیسته است..... جایگاه اولیه گیلویه در منطقه حمایگان (همایجان کنونی در نزدیکی اردکان) و نیز منطقه جاوید ممسنی بوده است، کما اینکه هنوز در جاوید ممسنی محلی به نام گیلومر (Gilumer) وجود دارد که خاطرات این سردار را زنده نگهداشته است.^۱

مؤید این ادعای بهاروند، نوشته های اصطخری در قرن چهارم هجری است:

رم زمیجان [زمیگان] کی آنرا رم جیلویه المهرجان [گیلویه مهرگان] بن روزبه خوانند، جیلویه [گیلویه] به این رمّ رفته بود از خمایگان [حمایگان=همایجان] سفلی از کوره استخر و خدمت سلمه کردی. چون سلمه فرمان یافت جیلویه [گیلویه] رمّ را به غلبه بگرفت. از آن پس به وی باز خواندند، و کار او به آنجا رسید کی بر آل بودلف زد و برادر بودلف - معقل بن عیسی - را بکشت. پس بودلف قصد کرد و بیامد و او را بکشت و سر او برداشت و آل ابودلف تا آخر روزگار خویش سر او را به فال داشتند و مدتی آن سر بر نیزه کرده بودند و در پیش لشکر می بردند و کاسه سر او را در سیم گرفته بودند. تا این وقت کی عمرولیث، احمد بن عبدالعزیز را به زرقان بشکست و آن تخت به دست وی افتاده بفرمود تا بشکستند. و ریاست رمّ هنوز در آل جیلویه [گیلویه] است.^۲

بنابراین انتساب «رم زمیجان» به «جیلویه» (=گیلویه) از همان قرون اولیه اسلامی مصطلح و اطلاق شده است؛ و هیچ تردیدی نیست که وجه تسمیه آن، منسوب به «گیلویه» است. در واقع جیلویه نام شخص و معرب گیلویه است؛^۳ و گیلویه نام یکی از رؤسای قبایل لر بود که پس از تصرف رمّ زمیگان، نام خود را بر آن قبیله و سرزمین وسیع آن نهاده است. البته محققانی دیگری چون محمود

^۱ - امان اللهی بهاروند، قوم لر، صص ۱۱۳-۱۱۲.

^۲ - اصطخری، پیشین، ص ۱۲۶.

^۳ - خاندان گیلویه (آل جیلویه) از مشهورترین خاندانهای ایرانی است، که در فارس بزرگ دارای اقتدار و عظمت بوده؛ و با برخی خاندان های عرب از جمله «آل ابودلف» درگیری ها داشته است.

باور، محمد علی امام شوشتری، هانیس گاوبه و احمد اقتداری در آثار خویش به رد نوشته فسائی پرداخته و نقل اصطخری را ترجیح داده اند^۱؛ برای نمونه محمود باور ضمن نقل مطالب فارسنامه می افزاید:

«دوم - بعضی از مطلعین محلی عقیده دارند که یکی از امرای فضلویه به نام گیلو (معروف به گیلویه) که در شجاعت و رشادت مشهور دوران خود بوده برای چندی کوهستان این نواحی را مرکز عملیات خود قرار داده و با همسایگان دور و نزدیک در زد و خورد بوده است و از این جهت این کوهستان بنام او معروف گشته و بمرور زمان تمام ناحیه بدان نامیده شده است. شق دوم بنظر نگارنده بیشتر به حقیقت نزدیک است چون معمولاً در عشایر و ایلات هر محلی را بنام پیش آمد مهمی که در آنجا واقع شده و یا محل سکونت و یورت شخص بنامی بوده مینامند.»^۲

همین نویسنده در ادامه - در رد نظریه فسائی - می نویسد:

کیالک در این نواحی یعنی بین مردمان بومی به سیسه معروف است و هیچوقت گیلو نامیده نشده و مطلعین محلی با این نام موافقت ندارند. ظن غالب این است که گیلویه همان نام یکی از امرای معروف این نواحی بوده است چنانچه شهر معموری در نواحی باشت و بابوئی بنام گیل آباد وجود داشته که آثار و خرابه آن هم اکنون پابرجاست. این شهر گویا یکی از بناهای گیلویه بوده است.^۳

همچنین مؤلف کتاب «تاریخ جغرافیائی خوزستان» در این ارتباط می نویسد:

^۱ - باور، پیشین، ص ۷/امام شوشتری، پیشین، ص ۱۹۲/اقتداری، پیشین، صص ۳۶۷-۳۶۳/گاوبه، هانیس، ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی، ترجمه ی سعید فرهودی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹، ص ۱۱.

^۲ - باور، پیشین، ص ۷.

^۳ - همانجا.

«...حقیقت مطلب آنست که در قرن سوم هجری گیلویه نامی از الوار بر این کوهستان

فرمانروا شد و این ناحیه بنام او کوه گیلویه معروف گردید.»^۱

وجه تسمیه بویراحمد

در مورد مفهوم و وجه تسمیه نام «بویراحمد» همانند وجه تسمیه «کهگیلویه» روایات و نظریات متفاوت و متناقض چندی وجود دارد؛ به گونه ای که به قطع یقین نمی توان اظهار نظر نمود که نام «بویراحمد» اسم شخص بوده یا قبیله؟ و آیا نام یک شخص است یا دو شخص؟ قبل از آنکه بخواهیم برخی از این دیدگاهها و روایات را ذکر کنیم به نظر لازم می آید که مطالبی چند راجع به قدمت و اصالت طایفه بویراحمد بیان نماییم.

بی تردید نام «بویراحمد» که از سال ۱۳۴۲ ش. و پس از قیام عشایر بویراحمد و جنگ مشهور گجستان و به پیشنهاد ارتشبد آریانا و سرلشکر پاکروان به صورت رسمی مترادف کهگیلویه گردید؛ یک اسم قدیمی است که نام ایل بویراحمد مأخذ از آن است. ظاهراً نخستین سند تاریخی که درباره ی موجودیت بویراحمدیها بدست آمده و کتابهای «عشایر مرکزی ایران»، «تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد» و «مردم و سرزمینهای استان کهگیلویه و بویراحمد» به آن اشاره کرده اند؛ سنگ نوشته ایست که در محلی از ناحیه ی ایل «بهمنی گرمسیری» به نام «گدار تختی» ده «کت» به «لیکک» وجود دارد، این نوشته مربوط به سال ۸۵۶ ه.ق است که یکی از بزرگان قوم نام خویش را بر آن سنگ نقر کرده است. در این کتیبه مختصر، چنین آمده است:

^۱ - امام شوشتری، پیشین، ص ۱۹۲.

«صفرست و خمسين ثمانا و به خط ملکشاہ بيراحمدی» و در زیر جمله مذکور دو دایره

کوچک چون دو حلقه جدا از هم ولی در کنار هم دیده می شود که در بالای آن تاریخ زمان نقر و به عربی نوشته شده است.^۱ (این سنگ نوشته در بخش تصاویر آورده شده است)

حسینی مؤلف «ریاض الفردوس» تألیف سال ۱۰۸۲ قمری از دو طایفه «بویراحمدی اردشیری» و «بویراحمد عباسی» که این دو طایفه جزء ایلات چهارده گانه ممسنی و بلاد شاپور- همان دهمدشت کنونی- بودند نام می برد و محل سکونت آن ها را در حوالی «میدگان» و «تنگ تامرادی» معرفی کرده است.^۲

محمود باور راجع به اصالت طایفه «بویراحمدی اردشیری» می نویسد:

نژاد تیره ی اردشیری از طایفه ی «شبانکاره» نژاد خود را به «اردشیر بابکان» می رسانند. اجداد طایفه «شبانکاره» که قبل از استیلای عرب از سپهبدان مملکت فارس محسوب می شدند در صحرای «رون» کوهگیلویه سرپرستی ستوران شاهان ساسانی را به عهده داشته اند. این طایفه بعد از استیلای عرب متفرق شدند و چند تیره از آن ها باقی است که خوانین بویراحمد از آن جمله اند.^۳

اقتداری ضمن تجزیه و تحلیل نام بویراحمد، گمان خود را درباره ی مفهوم آن اینگونه بیان کرده است:

در خصوص «بی رحمد» که امروز بویراحمد گفته می شود، ذهن ناآرام من آن را به کلمه ای به شکل «بی ره مد» یا «بی ره مد با کسر میم مد» تجزیه کرده و برایم این گمان حاصل شد که راستی را بویراحمد و باویر و بویراحمدی و بی رحمد کلمه ای مرکب از سه جزء «بی» به معنی چشمه و آب ها و «ره» به معنی راه و «مد» با کسر میم و به معنی مدی ها و اقوام مادی نیست؟ و این منطقه «بی ره مد» یعنی چشمه های آب راه ایالت مد یا معبر ماد به پارس نام نداشته است و «یا بیرام آمد» و

^۱ - صفی نژاد، جواد، عشایر مرکزی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۲۱۳ / مجیدی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای کوهگیلویه و بویراحمد، تهران، علمی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۵ / مجیدی، نورمحمد، مردم و سرزمینهای استان کهگیلویه و بویراحمد، تهران، انتشارات بازتاب اندیشه، ۱۳۸۱، ص ۲۲۳.

^۲ - حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار، و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۵، ص ۳۳.

^۳ - باور، پیشین، ص ۶۰.

«بهرام آمد» نبوده است و تغییر شکل یافته «بهرام به از آمد» نیست و مانند به کواذ بجای (به از آمد کواذ) نبوده است؟^۱

در کتاب «تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد» آمده است:

«منابع محلی نام نیای بزرگ و مؤسس ایل بویراحمد را بویربن احمدبن بختیاربن ساسان

می گویند.»^۲

همین نویسنده در دیگر اثر خود «مردم و سرزمینهای استان کهگیلویه و بویراحمد» راجع به ایل

بویراحمد می نویسد:

«این ایل یکی از شاخه های مردم بویر باستانی می باشند که در روزگار تازش امیر تیمور گورگانی

به سال ۷۵۹ [ه.ق] از سرزمین لالستان که در این زمان لوا برگرفته شده از نام لی آباد که همان لالی

و لالستان است به خاک بختیاری که در آن زمان بخشی از سرزمین کوه گیلویه به شمار می آمد رانده

شدند و در کنار دیگر تیره های بویر و بویری هم نژاد ایل خود که هم اکنون با همین نامهای: بویر،

بویری بازماندگانی دارند نشیمن گزیده اند.»^۳

منابع محلی معتقدند که بویر و احمد دو برادر بوده اند و در روزگار پیشین از نواحی بختیاری و

کردستان به این منطقه مهاجرت نموده، بعد از کسب قدرت تا مدت ها حاکمیت این دیار را در اختیار

داشته و برخوردار از اسم و رسم و فرمان روائی محلی بوده اند.

همچنین مؤلف کتاب «مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایر» بدون هیچ استدلالی از «بویراحمد»

به «بای رحمت» یاد می کند.^۴

حال آیا «بویراحمد» همان «بای رحمت» است و «بای رحمت» همان «بابا رحمت» است؟

۱ - اقتداری، پیشین، صص ۴۸۸-۴۸۷.

۲ - مجیدی، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، ص ۲۵۶.

۳ - مجیدی، مردم و سرزمینهای استان کهگیلویه و بویراحمد، ص ۲۳۳.

۴ - شهبازی، عبدالله، مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران، نشرنی، ۱۳۶۹، ص ۷۸.

حسین آذر شب به نقل از «تاریخ عصر حافظ» نوشته ابوالقاسم غنی (جلد اول) این چنین می

نویسد:

بعد از ورود تیمور به شیراز، «پیراحمد» با عزت تمام با دو هزار خانواده اش به منطقه اصلی اش «بویر» بازگشت. شاید بویراحمد را مأخوذ از «پیراحمد» بدانیم صحیح تر باشد علی الخصوص که در زبان لری «پ» تبدیل به «ب» شده است مانند تنگ «پیر زاد» که شده «پیرزاد»...^۱

اما در هر حال با وجود این همه قدمت و منابع مستند، باز هم به قطع یقین نمی توان اظهار نظر نمود که آیا نام «بویراحمد» اسم شخص بوده یا قبیله؟ و آیا نام یک شخص است یا دو شخص؟ روایات شفاهی در این باب متفاوت و متناقض است.^۲

در هر حال، آنچه درست تر به نظر می رسد این است که ایل بویراحمد، «اتحادیه ای» بوده از طوایف و تیره های متعدد. اما اینکه کدام طوایف و تیره ها «نژاد اصیل بویراحمد اولیه» هستند و «بانیان و هسته اولیه این اتحادیه» کدام طوایف بوده مبهم و متناقض است. و به عقیده مردم شناس مشهور اتریشی «رینهولد لوفر»^۳: «به نظر می رسد، در نخستین مرحله، این ائتلاف و اتحادیه، شامل بخش های اصلی قاید گیوی، گودرزی، جلیلی، تاس احمدی و تامرادی بوده است.»^۴

۲- ایل قشقایی و طوایف و تیره های آن

پیشینه نژادی و تاریخی ایل قشقایی

ایل قشقایی طوایف ترک زبانی، هستند که بنا به داده های تاریخی، پرجمعیت ترین و مؤثرترین عنصر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جنوب کشور ایران هستند؛ که در زمان قاجار، این ایل توانست به تدریج خود را به عنوان مهم ترین واحد کوچ نشین فارس و یکی از ایلات مهم کشور مطرح سازد.

^۱ - آذر شب، حسین، نشریه نیمه ماهه زاگرس، شماره های ۱۲ و ۱۳، (مورخه ۱۴ و ۲۸ شهریور ۱۳۷۵).

^۲ - برای اطلاع بیشتر از برخی از این روایت ها رجوع شود به: غفاری، هبیت الله، ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸، صص ۴۹-۴۱.

^۳ - رینهولد لوفر مردم شناس مشهور اتریشی می باشد که همراه همسرش خانم «اریکا فریدل» بیش از چهل سال است که در بویراحمد آمد و شد و مطالعه و تحقیق دارند و توانسته مقاله ی «ایل بویراحمد» را در دانشنامه ایرانیکا- زیر نظر احسان یارشاطر- به چاپ برساند.

2-Loffler, Reinhold, "BOIR AHMADI. THE TRIBLE", Encyclopaedia Iranica, IV, Fasc. 3, 1989, p.322